

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

فرستنده: جهانگیر محبی

نگارش: ناصر پایدار

۱۲ اگست ۲۰۱۱

بورژوازی و امامزاده " طبقه متوسط "

وقتی که صدها هزار انسان عاصی تونس طغیان کردند، همه بلندگوهای نظام سرمایه داری فریاد زدند که طبقه متوسط تونس قیام کرده است!! یک سال و نیم پیش از آن به گاه سرازیری موج وار میلیون ها انسان معترض به خیابان های تهران و سایر شهرهای ایران نیز همان بلندگوها همین عبارت را جنجال کردند. آن روزها هم تمامی محافل بین المللی بورژوازی از رئیس جمهور اوباما و نمایندگان کنگره امریکا، تا عظیم ترین تراست های خبری سرمایه مانند CNN و BBC، تا اصلاح طلبان امروزی و حمام خون سالاران دیروزی درون دولت سرمایه داری اسلامی ایران، تا مرتضی محیط و کاتوزیان و حجره داران چپ نمای اصلاحات، تا طیف توده ای، همه و همه از رستاخیز کبیر طبقه متوسط گفتند!! شورشیان میلیونی مصر و فاتحان میدان تحریر قاهره نیز عین همین مدال افتخار را از زمامداران، سیاست پردازان، صاحب نظران و تریبون های سراسری نظام بردگی مزدی دریافت کردند!! در اینجا نیز زمین و زمان با تمثال طبقه متوسط آذین بندی شد و همه راه ها به ارگ انقلاب سالاری و میدان داری این «طبقه» منجی منتهی گردید!! خیزش توده های عاصی در لیبیا نیز به نام طبقه متوسط ثبت شد!! در الجزایر هم طبقه متوسط بود که با شلیک توپ انقلاب خواب رفتگان سالیان دراز را بیدار کرد!! قیام چند میلیونی یمنی ها و بحرینی ها نیز آذرخش خشم طبقه متوسط به حساب آمد!! و بالاخره در سوریه نیز همین طبقه بود که سنگ تمام گذاشت و باتلاق ثبات نیم قرن حکومت بعثی ها را دستخوش طوفان کرد!! اصلاً شاید تاریخ را طبقه متوسط آفریده است!! و شاید همه رویدادهای سترگ تاریخی حاصل درایت، شجاعت و نبوغ فکری قهرمانان این طبقه بوده است!! در این میان البته چند تا حادثه تلخ خرابکارانه و ترور سالارانه هم رخ داده است که حتماً زیر سر طبقه کارگر بوده است. کمون پاریس، برپائی انترناسیونال اول، انقلاب اکتبر در زمره این خرابکاری ها است و دلیل واقعی بروز ناخوشایندی آن ها هم شاید این بوده است که طبقه متوسط زیر فشار نفاقت بیماری از دفع خطر غافل مانده است!!!

ممکن است گفته شود که عبارات فوق برای بیان آنچه بورژوازی و نمایندگان فکری، سیاستمداران، دولتمردان و محافل راست و چپ آن در طول این سال ها، به ویژه ماههای اخیر، اندر نعت و ستایش و قدرت اعجاز طبقه متوسط گفته اند و می گویند، اغراق آمیز است. اصلاً چنین نیست. هر جمله، هر اظهار نظر، هر بند تحلیل، تفسیر یا گزارش هر کدام از رسانه های خبری بورژوازی در باره رویدادهای اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا را نگاه کنید تا تصویر واقعی آنچه را که توصیف کردیم به صورت بسیار زنده در پیش روی خود ببینید. بورژوازی اعم از دولتمرد یا اپوزیسیون، راست یا چپ، محافظه کار یا اصلاح طلب، در این گذر تا آنجا پیش تاخته اند که اساساً سواى نقش طبقه متوسط هیچ نقش دیگری را رؤیت نمی کنند. تفاوت میان خیزشها را در تفاوت میان وزن و حجم و طول و عرض و ارتفاع طبقه متوسط جست و جو می کنند. آینده جنبش ها را در چگونگی قیام و قعود همین غول می بینند، مبنای محاسبات خود برای تعیین راه و چاه و ستراتیژی و تاکتیک های توحش را حال و روزگار طبقه متوسط قرار می دهند. در یمن طبقه متوسط وجود ندارد!! در لیبیا ضعیف است، در مصر قوی است، در ایران خیلی نیرومند است و در فلان نقطه دیگر چنین و چنان است و نوع این ارزیابی ها محور چرخش تمامی تحلیل ها و راه حل جوئی هاست. طبقه متوسط در همه این گفت و گوها، نظریه پردازی ها و نسخه نویسی ها نماد عالی مدرنیته، آزادی خواهی، دموکراسی طلبی و دیکتاتوری ستیزی هاست!! بورژوازی جهانی از صفا نشینان قطب های عظیم قدرت تا اپوزیسیون های مضمحل مغضوب و مقهور چپ نما، همگی آنچه را می خواهند در وجود این موجود سحرآمیز می بینند و این طبقه است که در سیاست روز همه آنها نقش قطب عالم وجود و واسطه بین غیب و شهود را بازی می کند. بورژوازی این گونه می بیند و می پندارد و تبلیغ می کند و نسخه می نویسد اما ببینیم که راستی راستی این طبقه متوسط که این همه در باره اش می گویند و می نویسند و جنجال می کنند، چیست و کیست و موقعیت و مکان و واقعیت اجتماعی آن در دنیای روز و در جوامع مختلف سرمایه داری جهان از جمله ایران چگونه است؟ قبل از هر چیز سری به مانیفست کمونیسم بزنیم.

« بورژوازی که هنگام تسلط اربابان فئودال صنفی ستمکش بود، در کمون به صورت جمعیتی مسلح و حاکم بر خویش در آمد. در اینجا جمهوری مستقل شهری بود و در آنجا « صنف سوم » که به سلطنت مالیات می پرداخت و سپس در دوره صناعت دستی در سلطنت های صنفی یا مطلقه حریف اشرافیت گردید و به طور کلی پایه اساسی سلطنت های بزرگ قرار گرفت و سرانجام پس از استقرار صنایع بزرگ و بازار جهانی در دولت انتخابی نوین برای خویش سلطه سیاسی منحصر به فرد به دست آورد. قدرت دولتی نوین فقط کمیده ای است که امور مشترک همه طبقه بورژوازی را اداره می نماید»

مارکس در عبارت بالا، ضمن بررسی گذشته تاریخی بورژوازی از پدیده ای به نام « صنف سوم » آن هم در گیومه یاد می کند. نیروئی در جامعه فئودال و در سیطره نظام سرواژ که ستمکش بوده است و به سلطنت مالیات می پرداخته است. بورژوازی در مراحل اولیه بالندگی و ابراز حیات اجتماعی خود چنین موقعیتی داشته است و چنین نامی را با خود حمل می کرده است. عنوان « طبقه سوم » عنوان بورژوازی در دل شرائط یاد شده و به اعتبار موقعیت مذکور است. بورژوازی بعدها، در پروسه استقرار صنایع بزرگ و گسترش بازار جهانی به طبقه مسلط اقتصادی و سیاسی در قاره، قاره دنیا و در سراسر جهان تبدیل شد. پروسه ای که سالیان متمادی است نقطه فرجام خود را در دورترین نواحی کره مسکونی پشت سر نهاده است. با تسلط جامع الاطراف نظام بردگی مزدی در همه کشورها و کل دنیا، دیگر سخن از « طبقه سوم » بسیار بی معنا بود. سرمایه نقطه شروع و رجوع هستی جوامع را تعیین می کرد. طبقه سرمایه دار در مکان سرمایه تشخیص یافته، قدرت فائقه دنیا را تشکیل می داد. در مقابل

سرمایه و طبقه سرمایه دار طبقه اساسی دیگری میدان دار شد که از توده بردگان مزدی نفرین شده تشکیل می شد. از این تاریخ به بعد ما در ادبیات سیاسی چپ با واژه دیگری مواجه هستیم. «خرده بورژوازی»، اصطلاحی برای بخش پائین تر بورژوازی، کاتاکوری جمعیتی و طبقاتی معینی که جزء لایتجزائی از طبقه سرمایه دار است. هیچ طبقه سومی نیست، زیرا که در سیطره نظام بردگی مزدی طبقه سومی امکان موجودیت ندارد. این حرف یا نظر را قرار نیست از لا به لای این و آن دستنوشته بیرون آوریم. سرمایه خود چنین می گوید و چنین حکم می دهد. سرمایه یک رابطه اجتماعی است. رابطه استثمار کارگران توسط کار مرده آنها که به طور مستمر از سیطره اختیار، دخالت و اعمال اراده آنان خارج می شود، به سرمایه و به قدرت مسلط بر سرنوشت زندگی و کار تولید کنندگان آن تبدیل می گردد و در مالکیت طبقه سرمایه دار قرار می گیرد. در اینجا انسان ها یا سرمایه دارند و یا توده فروشنده نیروی کارند. سرمایه داران ممکن است مالک کارخانه، کارگاه، تجارتخانه، بانک، فروشگاه، بنگاه های حمل و نقل، بنادر، تراست های خبری، کانون های علمی و دانشگاهی، کازینو، مراکز فحشاء یا ده ها نوع مؤسسه و نهاد و بنگاه صنعتی و مالی و تجاری دیگر باشند. ممکن است مالک هیچ کارگاه و بانک و مؤسسه ای نباشد و به جای این ها، دولتمرد، متفکر، کارشناس، برنامه ریز، امیر ارتش و سپاه و پولیس، روحانی، سیاستمدار، محقق و به هر حال مهره ای از مفصلبندی اقتدار، حاکمیت و سیاست گذاری یا اعمال نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری بر طبقه کارگر باشند.

هویت سرمایه دار را طول و عرض مالکیت مستقیم او بر سرمایه، زمین یا ابزار کار تعیین نمی کند. سرمایه به مثابه یک شیوه تولید از دید تاریخی معین، سازمان کار خود را دارد و مکان افراد در این سازمان کار، یکی از اساسی ترین مؤلفه های تعیین موقعیت طبقاتی آن ها از جمله سرمایه دار بودن آن هاست. همه سرمایه داران به لحاظ ابعاد مالکیت، سهم قدرت و حصه سودی که از کل اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران دنیا کسب می کنند، افراد همطراز، هموزن و هم ردیفی نیستند. سرمایه دار می تواند بزرگ، کوچک و متعلق به لایه های مختلف طبقه خویش باشد و در عالم واقع نیز حتماً چنین است. ممکن است کارفرمای مستقیم هیچ کارگری نباشد، شاید دنیای اضافه ارزش ها و سرمایه های او حاصل استثمار جمعیت عظیم کارگرانی باشد که هیچ کدام برای هیچ ثانیه ای در حوزه مستقیم پیش ریز سرمایه های وی کار نکرده و استثمار نشده اند. سرمایه دار، سرمایه ای است که شخصیت یافته است، همه حالات بالا را می تواند احراز کند و موجودیت و نقش و اعتبار او نیز در وجود سرمایه به صورت یک رابطه اجتماعی قابل تشخیص است.

به طبقه کارگر بپردازیم. طبقه ای که هویت آحادش با فروش نیروی کار تعیین می گردد. تعریفی بسیار شفاف و ساده که از دیدتاریخی با دنیائی وارونه پردازی، اوهم بافی و اختلاف نیز همراه بوده است. خرید و فروش نیروی کار رابطه سقوط کامل کارگر از هستی آزاد انسانی خویش است. در اینجا بحث فقط بر سر این نیست که کارگر کالائی به نام نیروی کار را به سرمایه دار می فروشد، به دنبال فروش این نیرو استثمار می شود، اضافه ارزش تولید می کند، سرمایه را تولید می نماید. این ها همه به طور قطع واقعیت دارند، کارگر اسیر همه این بلاها هست، اما ماجرا به اینجا ختم نمی شود. فروش نیروی کار برای کارگر صرف فروش یک کالا نیست. فروش کلیه آزادی ها، اختیارات، حقوق و موجودیت خویش به سرمایه است و کارگر کسی است که با این کار از کلیه این آزادی ها و حقوق و اختیارات ساقط می گردد. خیلی ها در اعتراض به تعیین مزدگیری به عنوان شاخص کارگر بودن، می گویند که وزراء، وکلا، مدیران کل، امرای ارتش، مستشاران عالیمقام، رؤسای بانک ها، تراست ها و کارتل ها یا سایر عمه و اکره سرمایه در کشورها نیز در قبال کار خود حقوق می گیرند!! این استدلال بسیار نادرست است و

درک بی نهایت وارونه و مغشوش استدلال کنندگان از رابطه کار مزدی را به نمایش می گذارد. مزد و حقوق در فرهنگ عامیانه به عنوان الفاظی مترادف مورد استفاده قرار می گیرند. بحث بر سر واژه ها نیست. گفت و گو اینجاست که مزد در رابطه خرید و فروش نیروی کار متضمن بیگانه شدن تام و تمام فروشنده این نیرو از کار خود و از سرنوشت زندگی اجتماعی خویش است. متضمن آن است که کارگر کار می کند بدون اینکه از هیچ حق تصمیم گیری در رابطه با کارش برخوردار باشد، بدون اینکه بداند چرا این کار را و نه کار دیگری را انجام می دهد. بدون اینکه هیچ حق مداخله ای در تعیین نوع کار، زمان کار، حاصل کار، سرنوشت محصول کار، سرنوشت زندگی خویش در جامعه ای که کار می کند، دارا باشد. مزد متضمن استثمار شدن، فرودستی، حکومت شونددگی، مفلوک بودن، تحمل کلیه اشکال نکبت، بی حقوقی ها، سیه روزی ها و جنایات نظام سرمایه داری است. متضمن قبول فرسوده شدن برای فربه شدن سرمایه، مستهلک شدن برای رشد و انباشت و تراکم بیشتر سرمایه، ضعیف تر و فرومانده تر شدن برای قوی تر شدن سرمایه است. اگر همه این شاخص ها و مؤلفه ها را خوب در نظر بگیریم آنگاه بسیار خوب هم درک می کنیم که استدلال بالا دایره بر جعل تشابه میان فروشنده نیروی کار و یک دولتمرد حقوق بگیر، بیش از حد سفاقت آمیز و چندی بار است. مشاغل، پست ها و مقاماتی که صاحبان استدلال فوق برای نقض اعتبار شاخص مزد در تعریف کارگر ذکر می کنند، همگی در جمیع جهات در نقطه مقابل و متضاد کارگر بودن قرار دارند. دارندگان این مشاغل آحاد یا بخش هایی از طبقه سرمایه دار هستند. از ورای این پست ها نظم تولیدی، سیاسی، مدنی، حقوقی، امنیتی، نظامی، ایدئولوژیک، فرهنگی و اجتماعی سرمایه را برنامه ریزی می کنند و بر توده های طبقه کارگر تحمیل می نمایند. در یک کلام کارگر انسانی است که نیروی کار خویش را می فروشد. او شاید در صنعت کار کند و استثمار شود. شاید کارگر بازار، حمل و نقل، هتل، رستوران، کشاورزی، آموزش، درمان، بهداشت، سکس، فروش مواد مخدر، رسانه یا هر قلمرو دیگر فروش نیروی کار باشد. او در همه این حالات کارگر است. اگر معلم است و در مدرسه تدریس می کند، اگر بهیار، پرستار یا تکنیسین بیمارستان است، اگر برای رسانه های خبری دنیا ماتریال گزارش ها را از لا به لای سیر رویدادها استخراج می کند، اگر اتوموبیل مونتاژ می نماید یا کامپیوتر تعمیر می کند باز هم انسانی فرودست و ساقط از هر میزان حق دخالت آزاد در کار خود و تعیین نظم اجتماعی حاکم بر زندگی خویش است.

فراموش نکنیم که از مناسبات بردگی مزدی حرف می زنیم. مناسباتی که در آن نه سرمایه و سهم اضافه ارزش آحاد سرمایه داران با هم هموزن و همتراز است و نه میزان فشار استثمار و شدت بی حقوقی و ستمکشی و ابعاد فقر و گرسنگی و حقارت و ذلت تک تک بردگان مزدی لزوماً با هم یکسان و یکنواخت می باشد. تفاوت میان کارگر عمق چند هزار متری کره زمین یا نظافتچی کف بیمارستان با معلم دبیرستان نه در کارگر بودن و نبودن آن ها، بلکه در شدت متفاوت فرودستی، استثمار، نکبت و ادبار دامنگیر آنان قابل جست و جو و توضیح است. کارگر ممکن است مؤلد باشد و نیروی کار وی هر دو فاز مبادله با سرمایه و مصرف در پروسه تولید اضافه ارزش و سرمایه را طی نماید و در همین راستا به طور مستقیم اضافه ارزش تولید کند. ممکن است غیرمؤلد باشد و نیروی کارش با سرمایه غیرمؤلد و به طور مثال سرمایه تجاری یا سرمایه های پیش ریز در بخش موسوم به «خدمات» مبادله شود، به صورت مستقیم اضافه ارزشی پدید نیارد اما خرید و فروش آن شرط حتمی تولید و بازتولید سرمایه و افزایش میزان اضافه ارزش سرمایه ها باشد، شاید اصلاً نیروی کار او با سرمایه مبادله نشود و هیچ پولی را به سرمایه تبدیل نکند و اضافه ارزشی نیز ایجاد ننماید. در همه این حالات ها باز هم به هر حال او کارگر است و در روند سراسری تولید سرمایه ها و اضافه ارزش ها نقش کارگر و برده مزدی را ایفا می کند.

جامعه سرمایه داری متشکل از دو طبقه اساسی بالا است، میدان جنگ و جدال و صف آرائی، نمایش قدرت و ضعف، تعرض و عقب نشینی، پیروزی و شکست چگونگی آرایش قوای این دو طبقه است. طبقه سومی وجود ندارد، آنکه کارگر نیست. سرمایه دار است. شکل کارگر بودن ها و حد و حدود سرمایه ها و سرمایه دار بودن ها بسیار مختلف، متفاوت و متنوع است. اما از درون این تنوعات نمی توان طبقه سومی آفرید و وارد معادلات اجتماعی جاری ساخت. با این توصیف، شاید اساسی ترین پرسش در این راستا، آن باشد که پس، این همه افسانه عالمگیر در باره قدرت اعجاز، راز وجود، عظمت قیام و قعود، شوکت تمدن زائی، جبروت میدان داری، سطوت مدرنیسم، کرامات سکولاریستی و سایر چشمه های جوشان زندگی بخش این پدیده موهوم مریخی از کجا سرچشمه می گیرد؟

جواب این سؤال بسیار مهم است و من حتماً پائین تر به آن خواهم پرداخت. اما پیش از آن باید توضیح دهم که اساساً خود این امامزاده مجعول بدون هیچ تذکره ای از کجا سر برآورده است، از کدام دامن، چگونه و با دست کدام قابله هوشمند متولد گردیده است؟ پاسخ این پرسش را با توجه به نوع نگاهها و دیدگاه های مختلف مسلط در سیر رویدادهای جاری درون جامعه ایران پی می گیرم. واقعیت این است که این «طبقه متوسط» دو بخش از بیخ و بن متضاد جراحی شده از بدنه دو طبقه اساسی متخاصم در حال جدال جامعه موجودند. یک بخش آن لایه هائی از طبقه کارگر ایران است!! و بخش دیگر آن را لایه یا لایه هائی از طبقه بورژوازی ایران تشکیل می دهد!! این جواب احتمالاً به نظر عجیب می آید اما در سیطره حاکمیت افکار، فرهنگ، سیاست، ایدئولوژی و جهان بینی بورژوازی هر نوع وارونه بافی نه فقط هیچ عجیب نیست که خلاف آن، تعرضی علیه استیلای عام باژگونه پردازی هاست. بانیان و مدافعان سخت کوش ثنوری «طبقه متوسط» بخش بسیار عظیمی از طبقه کارگر را اصلاً کارگر نمی دانند. آن ها کارگر را با شاخص فروش نیروی کار، سقوط از دخالت در کار و محصول کار و سرنوشت زندگی انسانی و اجتماعی خویش تعریف نمی کنند. رجوع به چنین شاخصهائی را مردود و گواه غفلت آدم ها از مدرنیته یا درک مبانی مدرنیسم می دانند. بیگانگی از کار و سرنوشت کار و زندگی برای آنان عباراتی بسیار بی معنی است، زیرا حضور در پای صندوق رأی را به ویژه اگر «دموکراتیک» باشد نشان عالی ترین شکل دخالت بشر در تعیین سرنوشت حیات اجتماعی خود و دلیل بارز وحدت افراد با کار خویش می پندارند. کارگر در تلقی این عده موجودی است که شعور ندارد، بی فرهنگ است، اهل مدرسه و خواندن و نوشتن نیست، همه اش در جست و جوی لقمه ای نان و سیر کردن شکم زن و فرزند است، به کسب معرفت و اشراق نور فضل رغبتی نشان نمی دهد. نمی خواهد بداند که سیاست برگ چه درختی است. اسیر جهل و شیفته استبداد مطلقه حاکمان زمان است، از آزادی بسیار بدش می آید، اصلاً اهل بصیرت نیست، قدر نویسندگان، متفکران و اربابان قلم و فلسفه و هنر را نمی شناسد، مقام علوی ناجیان و مشعلداران آزادی را نمی تواند دریابد. خرفت است و شب و روز در مسجد و حسینیه و کلیسا برای دوام قدرت حکام جور دعا می کند. سرنوشت زندگی خود را به جادو و جنبل و خرافه و غیب گره زده است. از مدرنیسم بیش از حد بیزار است، زیر فشار جهالت از سکولاریسم می گریزد. پاسدار جهل است و در یک کلام موجودی نجس و مطرود که اصلاً معنای آزادی سیاسی، حقوق مدنی، جامعه سکولار و زندگی مدرن را نمی فهمد، تا چه رسد که خواستار حصول آن ها باشد. طراحان و مبلغان رسالت طبقه متوسط عموماً کارگر را با خصوصیات و شاخص ها و صفات عجیب و غریب فوق تعریف می کنند و درست به همین دلیل هر کسی یا هر لایه اجتماعی را که به اندازه کافی واجد این خصال نیست یکراست و یکسره از کارگر بودن معاف و مبرا و اعاده حیثیت می کنند. در نگاه آنان معلم به هیچ وجه کارگر نیست زیرا نه فقط خواندن می داند که درس هم می دهد. بهیار و پرستار نمی

تواند کارگر باشد زیرا نه فقط سر و کارش با علم است که از دارو و درمان هم چیزی می داند. فاصله میان خبرنگار تا کارگر فاصله زمین تا آسمان است!! زیرا که اولی نان خود را از قلم زدن به دست می آورد و اهل چکش و صافکاری و تراشکاری و باربری نیست. تکنیسین برق و آزمایشگاه و مانند این ها هم نشان کارگری ندارند!! زیرا چه بسا آدم های مدرن و سکولار و مشتاق مطالعه رمان و ناول و آثار نویسندگان عالیمقام باشند.

در نظر بیاوریم که در جامعه ایران جمعیت کثیری از طبقه کارگر را توده انسان هائی تشکیل می دهند که نیروی کار خود را در حوزه های یاد شد به صاحبان سرمایه می فروشند. مطابق آمارهای رسمی شمار معلمان ایران بالغ بر یک میلیون است. این بدان معنی است که یک میلیون کارگر در قلمرو آموزش کار می کنند و نیروی کار خود را در مراکز آموزشی و تربیتی به فروش می رسانند. آمار کسانی که در مخابرات، بیمارستان ها، درمانگاه ها، پست، آزمایشگاه ها، رسانه های جمعی، ارتباطات یا در کارخانه ها و بنادر و حمل و نقل به عنوان تکنیسین و مشاغل مشابه فروشنده نیروی کار هستند، مسلماً چند میلیون است. متوسط جمعیت خانوار در جامعه ما میان ۴ تا ۵ نفر برآورد می شود و اگر کل نفوس کارگری متکی به فروش نیروی کار در این حوزه ها را محاسبه کنیم، به احتمال زیاد مرز ۱۵ میلیون را پشت سر خواهد نهاد. رقمی که از ۳۰٪ کل نفوس توده های طبقه کارگر کمتر نیست. مروجان تئوری اعجاز طبقه متوسط کل این جمعیت را با رجوع به مؤلفه های خاص جامعه شناختی خویش از طبقه کارگر قیچی می کنند و سنگ بنای وجود اجتماعی طبقه متوسط می سازند.

در اینجا لازم است به نکته مهم دیگری هم اشاره کنم. خیلی ها به محض مشاهده اطلاق نام کارگر بر معلم، پرستار، نویسنده، مترجم و روزنامه نگار، سخت دچار آشوب می شوند و بسیار برآشفته فریاد می کشند که این گروه آدم ها خود، به هیچ وجه خویش را کارگر نمی دانند، کارگر بودن را بزرگترین توهین می پندارند و از آن نفرت دارند. و هنگامی که خودشان چنین می اندیشند و چنین رفتار می کنند چگونه می توان آن ها را بخشی از طبقه کارگر به حساب آورد یا جزء جنبش کارگری قلمداد کرد. این سؤال و این نوع داوری یا استدلال بیش از حد نادرست و ابتذال آمیز است. در منتهای تأسف باید گفت که فقط مترجم، روزنامه نگار و معلم ایرانی نیست که خود را کارگر نمی بینند و از کارگر بودن احساس ننگ دارند، بسیاری از کارگران دیگر نیز خودشان در باره خود و همزنجیرانشان چنین نگاه چندش باری دارند!! سخن این است که اگر بخشی یا حتی غالب کارگران به مکان و موقعیت طبقاتی خویش این گونه نظر می اندازند، نگاه آنان هیچ تغییری در واقعیت زمخت زمینی فروشنده نیروی کار بودن و کارگر بودنشان پدید نمی آورد. برای درک موقعیت طبقاتی افراد نمی توان به آنچه در باره خود می اندیشند چشم دوخت. باید هستی اجتماعی آن ها در سیطره حاکمیت و قدرت شیوه تولید مسلط را کاوید و از ورای همین کاوش است که ریشه های واقعی نوع نگرش افراد در باره خود را هم می توان دید و درک کرد.

کارگر ایرانی از کارگر بودن احساس ننگ می کند، کارگر بودنش را انکار می نماید و با هزار استدلال بی مایه و بی پایه خود را غیرکارگر توصیف می کند، چرا؟ دلیلش بسیار روشن است. زیرا کارگر در سراسر جهان و در جامعه ما و جوامع مشابه، با ابعادی بسیار هولناک تر و سهمگین تر، داغ لعنت خورده، نفرین شده، نجس، مطرود و فاقد هر نوع اعتبار، ارزش و حق و حقوق انسانی است. سرمایه با کارگران چنین می کند، آن ها را در وضعیتی قرار می دهد که به جای درک واقعیت کارگر بودن خویش و پیکار علیه اساس بردگی مزدی و کارگر بودن، راه انکار تعلق خود به طبقه کارگر را پیش گیرند. از درون دنیای سبعیت و شرارتی که سرمایه بر کارگران تحمیل کرده است و می کند نمی توان به جعل تبار طبقه متوسط برای بخشی از طبقه کارگر پرداخت. این همان کاری است که سرمایه می خواهد، دنبال می کند و انجام می دهد.

بخش دیگری از جمعیت کشورها که رفرمیسیم راست و چپ در معیت جامعه شناختی رسمی بورژوازی آن را لباس طبقه متوسط می پوشاند، افرادی هستند که در صورت ظاهر مالکان وسائل تولید یا مبادله به حساب می آیند، خودشان کار می کنند و هیچ نیروی کار مزدی را به کار نمی گیرند. در همه شهرهای ایران کسانی را می بینیم که یک دکه محقر تعمیر کفش، نجاری، تراشکاری، جوشکاری، سلمانی، صحافی، واکس زنی، سفالگری، گلیم بافی یا فروش مواد غذایی و مانند این ها دارند. این افراد، کارگر هیچ سرمایه دار معینی نیستند، ظاهراً نیروی کار خود را نمی فروشند و همان گونه که گفتیم حتی مالک ابزار کار خود نیز می باشند. ظاهر ماجرا این است اما موضوع را دقیق تر بررسی کنیم و مؤلفه های واقعی شرائط کار و زندگی این جمعیت را عمیق تر مورد توجه قرار دهیم.

در وهله نخست شاید گفته شود که نیروی کار این جماعت اساساً در سلطه واقعی سرمایه قرار ندارد و رابطه اش با سرمایه از دایره نوعی «انقیاد صوری» تجاوز نمی کند!! این حرف از همه لحاظ نادرست است. ما از شرائط روز دنیای سرمایه داری صحبت می کنیم. شرائطی که کل تار و پود ارتباط میان نیروی کار مؤلد یا غیرمؤلد با تملک کننده کار اضافی، در رابطه سرمایه و فراساختارهای سیاسی، حقوقی، مدنی و اجتماعی مسلط آن منحل گردیده است. گفت و گوی «انقیاد صوری کار از سرمایه» در متن این فاز از توسعه و تسلط رابطه خرید و فروش نیروی کار، در جامعه ای که سالیان متمادی از فرجام پروسه تسلط جامع الاطراف شیوه تولید سرمایه داری بر آن گذشته است، نوعی سخن گفتن به سیاق «اصحاب کهف» می ماند.

ابزار کار، مواد خام و مصالح تولید مورد استفاده دارندگان مشاغلی که نام بردیم، وسائل و امکاناتی هستند که ملزومات و شروط مصرف نیروی کار آنان توسط سرمایه اجتماعی را تشکیل می دهد. اینان خواه در نقش تولید کننده، خواه توزیع کننده یا فروشنده محصولات، بسیار بیشتر از یک روزانه کار متعارف و گاه شاید دو شیفت یا کمتر کار می کنند. از طریق ابزار و مصالحی که در اختیار می گیرند و مصرف نیروی کار خویش، ارزش های جدیدی تولید می نمایند. این ارزش های جدید ممکن است در سطح بهای متعارف نیروی کار باشد، ممکن است حتی در سطحی نازل تر سیر کند و این احتمال هم وجود دارد که مقداری بیشتر باشد. نکته مهم این است که حتی در حالت دوم، این مقدار بیشتر نه فقط اضافه ارزش نیست، بلکه معادل کل کار انجام شده توسط افراد نیز نمی باشد، به بیان شفاف تر، صاحبان این نوع مشاغل بخشی از زمان کار روزانه خود را از دست می دهند و بالاخره اینکه مقدار کار اضافی مورد بحث این افراد به ارزش اضافی کل تولید شده در جامعه و جهان اضافه می شود و به سود بیشتر سرمایه اجتماعی و کل سرمایه داران تبدیل می گردد.

یک مسأله لازم در اینجا توضیح دقیق تر همین چند نکته اخیر است. نرخ استثمار نیروی کار در ایران به طور معمول بالاتر از ۱۰۰ درصد است این نرخ به طور تقریبی، با محاسبه سهم سرمایه اجتماعی ایران از کل اضافه ارزش سالانه تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی، اما در قیاس با شمار کل کارگران ایران برآورد شده است. شاید تنها طریقی که بتوان با توسل به آن به نوعی شاخص نسبی برای محاسبه نرخ اضافه ارزش در این یا آن جامعه معین دست یافت. (۱)، اگر این شاخص تقریبی را قبول کنیم و اگر متوسط دستمزد ماهانه یک کارگر در شرائط کنونی جامعه را ۴۰۰ هزار تومان در نظر گیریم، آنگاه هر کارگر ایرانی در یک روزانه کار ۸ ساعته به طور متوسط حدود چهار میلیون تومان ارزش اضافی نصیب صاحب سرمایه می سازد. بر همین پایه برای آنکه به طور مثال یک تعمیرکار کفش حتی در صورت داشتن یک دکه کفافی، در چهارچوب تقسیم کار اجتماعی سرمایه داری، آماج استثمار نباشد باید در قبال روزانه کار هشت ساعته مذکور، در کمترین میزان، درآمد ماهانه خالصی بالاتر از چهار میلیون و چهارصد هزار تومان کسب نماید. تنها در این صورت است که بخشی از زمان کار وی به صورت

اضافه ارزش در نیامده است و توسط سرمایه اجتماعی تصاحب نگردیده است. باز صریح تر بگوئیم، دارنده یک دکه کفشدوزی، تعمیر اتوموبیل، صافکاری، جوشکاری، برقکاری، رنگرزی، مونتاژ کاری، فروش مواد غذایی یا هر فعالیت اقتصادی دیگر در قبال ۸ ساعت کار روزانه پس از کسر همه هزینه ها از نوع اجاره بهای محل کار، بهای آب و برق و مواد اولیه و قطعات نیم ساخته و استهلاک وسائل کار، باید حداقل ۴ میلیون و چهارصد هزار تومان در پایان هر ماه برایش باقی ماند تا صاحب کل زمان کار یا ارزش کار خود باشد. اگر این فرد شاغل در ازای هر ۸ ساعت کار چنین درآمدی نداشته باشد، عملاً بخشی از کار روزانه خود را تصاحب ننموده و از دست داده است. به طور مثال اگر به جای ۴ میلیون تومان ۲ میلیون تومان عاید او شود عملاً نیمی از زمان کار روزانه وی از دستش خارج شده است و در چنین وضعی سؤال این است که این رقم اخیر چه شده است و به کجا سر در آورده است.

پاسخ تا حدودی روشن است. او در گستره تقسیم کار اجتماعی سرمایه داری کار می کند، نیروی کار خویش را با سرمایه مبادله نکرده است و این نیرو را در اختیار کسانی قرار داده است که هیچ کدام آن ها را سرمایه دار نساخته است، اما بخشی از زمان کار روزانه وی از مجاری داد و ستد با بازار سرمایه به سود کل سرمایه اجتماعی و جهانی اضافه گردیده است. واقعیت کار، شرائط کار و زندگی او با صنعتگر، فروشنده و کسبه جزئی که صد یا ۲۰۰ سال پیش در قعر نظام فئودال و در دل اقتصاد کالائی ماقبل سرمایه داری کار می کرد بسیار تفاوت دارد. در آن زمان بخشی از محصول کار و نه کار وی توسط سرمایه های تجاری مصادره و به سود تاجران تبدیل می شد. زیرا که جامعه آن روز جامعه سرمایه داری نبود، زیرا رابطه خرید و فروش نیروی کار رابطه اقتصادی مسلط جامعه و جهان را تعیین نمی نمود. با تسلط شیوه تولید سرمایه داری همه تار و پود اقتصادی جامعه، از جمله کلیه بقایای اشکال تولیدی پیشین همه و همه در پرتو اثری رابطه تولید اضافه ارزش قرار می گیرند و حالت ذرات منحل در تولید مسلط را احراز می نمایند. (گروندریسه) وضعیت صاحبان این نوع مشاغل در سیطره استیلای سرمایه داری، به کارگر برقکار یا بنائی می ماند که کوله باری از وسائل کار، مواد و مصالح پروژه انجام کار را در اختیار دارد، همه این ها را مدام از بازار سرمایه داری می خرد، مصرف می کند و استهلاک وسائل کارش را هم می پردازد. این ابزار و مصالح را در مکانی نگهداری می نماید و اجاره بهای این مکان را هم به دوش می گیرد. او روزها اینجا و آن جا برای افرادی که شاید هیچ کدام هم سرمایه دار نیستند برای ساعات متوالی و در شرائط دشوار، کار می کند، در قبال کار روزانه خود بهای مصالح مصرف شده به علاوه دستمزدش را دریافت می دارد. او در دل این شرائط کار به هر حال انسان کارگری است که نیروی کارش با سرمایه مبادله نمی شود اما بخشی از زمان کار وی به صورت کار اضافی عاید سرمایه می گردد. این کار اضافی، سود این یا آن سرمایه دار معین و معلوم نمی شود، اما جزء هر چند ناچیزی از سود کل سرمایه اجتماعی می گردد. صاحبان مشاغل مورد نظر، بر همین پایه نه ملاط و مصالح معماری «طبقه متوسط» که ابوابجمعی طبقه کارگر هستند.

از شمار کثیر نفوس کارگری بالا که بگذریم با قشر گسترده ای از اهالی مناطق مختلف کشور مواجهیم که بر روی زمین کار می کنند اما به صورت ظاهر نیروی کار خود را به سرمایه دار معینی نمی فروشند. مطابق گزارش مرکز آمار رژیم، در سال ۱۳۸۲ بالغ بر (چهار میلیون و سیصد و سی هزار) واحد مختلف زراعی، دامداری، گلکاری و نوع این ها در سراسر مملکت وجود داشته است. به اساس همین گزارش از کل بهره برداری ها، بیش از یک میلیون و دویست هزار واحد، قطعه زمینی کمتر از یک هکتار و خیلی ها کمتر از ۲ یا ۳ هکتار در اختیار دارند. این زمین ها تا ۴۰٪ به صورت دیم کشت می شود و به کارگیری تراکتور حتی به صورت اجاره ای در کل

واحدها بسیار نادر و غیرمعمول است. بخش قابل توجهی از اراضی هر سال به حالت آیش در می آید و متوسط درآمد سالانه هر هکتار زمین زیر کشت به ندرت از یک میلیون تومان تجاوز می کند. با یک محاسبه ساده سرانگشتی می توان حدس زد که شمار کثیری از خانوارهای شاغل در این بهره برداری ها به رغم کار مداوم سالانه چندین نفری قادر به تأمین حداقل معیشتی خود نمی باشند و عایدات سال آن ها از دستمزد متعارف یک کارگر بیشتر نیست. بالاتر گفتیم که این جمعیت وسیع انسان ها علی الظاهر توده فروشنده نیروی کار نیستند و برای سرمایه دار معینی کار نمی کنند، اما چگونگی امرار معاش و کارشان را باید در چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی و در سیطره رابطه خرید و فروش نیروی کار کنکاش کرد. هر کدام اینان در طول روز گاه ۱۰ تا ۱۲ ساعت در مهلک ترین شرائط کار می کنند و آنچه دریافت می دارند با عسرت فراوان برای بازتولید نیروی کارشان کفاف می دهد. این جمعیت مثل همتایان شهرنشین خویش، نه توسط این یا آن سرمایه دار معین اما توسط کل سرمایه اجتماعی استثمار می شوند و بخش چشمگیری از زمان کارشان به سود سرمایه ها مبدل می گردد. تعلق خاطر آنان به اشتغال کنونی نه از سر عشق به مالکیت خصوصی بلکه ناشی از فشار بیکاری و گرسنگی است. اینان هر چه هستند «طبقه متوسط» نیستند، در بیشترین وجوه زندگی و کار با توده های کارگر همپیوندند و جزئی از این طبقه محسوب می شوند.

تا اینجا از یک نیمه آنچه زیر نام «طبقه متوسط» جنجال می شود سخن گفتیم. نیمه دوم این نیروی معجزه گر پرچمدار مدرنیسم، سکولاریسم و دموکراسی!! بخشی از خود طبقه بورژوازی ایران است. برای شناخت این بخش نیز باید به گوشه ای از شاخص ها و تمایزات سرمایه اجتماعی ایران یا همه جوامع مشابه نظر اندازیم. سرمایه اساساً و به صورت عام، کششی عمیقاً ذاتی و رویکردی مستمر و بی وقفه به افزایش بارآوری کار دارد. سرمایه این کار را می کند تا کالاهای ارزان سازد، از طریق ارزان کردن کالاهای خود کارگر را هم هر چه بیشتر و بیشتر ارزان کند، در این راستا کار لازم را تا سرحد ممکن کاهش دهد و در مقابل کار اضافی را تا هر کجا که امکان دارد، بیشتر سازد. روند تقلای سرمایه برای ارتقاء بارآوری کار روند ادغام و تمرکز سرمایه نیز هست. تاریخ سرمایه داری تاریخ ادغام سرمایه های کوچک در هم و تشکیل سرمایه های بزرگتر و بزرگتر، تاریخ رویش و رشد کارتل ها، تراست ها و انحصارات غول پیکر مالی و صنعتی است، توضیح واضحی است که درجه تمرکز سرمایه در حوزه های مختلف بازتولید سرمایه جهانی همگون نبوده و نیست.

در پاره ای از کشورها روند تمرکز نه فقط در قلمروهای صنعتی و بانکی که حتی در عرصه های بازرگانی تا بالاترین ستیغ پیش رفته است. در جامعه سویدن چند تراست عظیم مالی، صنعتی و بازرگانی مالکیت کل سرمایه اجتماعی را در دست دارند. از نتایج مستقیم این روند، یکی این است که اولاً پروانه حیات واحدهای صنعتی و تجاری کوچک در وسیع ترین سطح باطل شده است. ثانیاً و در همین راستا دایره حضور و موجودیت بورژوازی خرد بیش از حد محدود گردیده است. این واقعیت را حتی با یک نگاه ساده به سیمای شهرها هم می توان به صورت عریان مشاهده نمود. بازار به سیاق کشورهای آسیائی و افریقائی یا امریکای لاتین در این جوامع وجود ندارد. حاشیه خیابان ها از وجود کارگاهها و فروشگاههای کوچک تا حدود بسیار زیادی خالی است. در مرکز هر شهر فقط شماری از فروشگاه های عظیم را می بینیم که هر کدام مرکز فروش و نمایشگاهی برای کالاهای تراست های غول پیکر هستند. بازار هم در این شهرها و کشورها همین معنی را یافته است. در مورد جامعه ایران و جوامع مشابه موضوع به این صورت نیست. در اینجا ما با یک جمعیت کثیر سرمایه دار و لایه های مختلف طبقه بورژوازی مواجه هستیم، زیرا روند تمرکز سرمایه پیچ و خم جوامع نخست را پشت سر نگذاشته است. چرا چنین

است؟ پاسخ به راحتی قابل تشریح است، اما جای تشریح آن در اینجا نیست. یک چیز بدیهی است. **مکان سرمایه اجتماعی کشورها در تقسیم کار جهانی سرمایه، مهم ترین نقش را در پیدایش این وضع ایفاء کرده است.** تفاوت جوامع اول و دوم مطلقاً در کافی و ناکافی بودن درجه توسعه و تسلط سرمایه داری نیست. روند تسلط سرمایه در هر دو جا، مرز بیشترین افراط را پشت سر نهاده است. همه تمایزات به موقعیت بخش های مختلف سرمایه در تقسیم کار جهانی سرمایه داری مربوط می شود و همین تمایز وقوع روند تمرکز سرمایه اجتماعی در جوامع نوع دوم را تحت تأثیر قرار داده است. در همه شهرهای بزرگ و کوچک این کشورها جمعیت وسیعی از سرمایه داران متوسط و خرد را مشاهده می کنیم که در دو سوی خیابان های اصلی و گاه حتی فرعی دنیائی از مراکز تولید و کار را کنار هم ردیف کرده اند. رفرمیسیم راست و چپ و جامعه شناسی رسمی بورژوازی، این بخش از صاحبان سرمایه را از طبقه سرمایه دار جدا می نماید، حساب این جمعیت وسیع سرمایه دار را با گروه یا گروهائی از ابوابجمعی طبقه کارگر، که پیش تر اشاره شد، یک کاسه می کند و هر دو را در کنار هم تذکره «طبقه متوسط» تفویض می نماید. در مورد گروههای اول به اختصار توضیح دادیم. در باره گروه اخیر نیز گفتن چند نکته لازم است. اینان به طور قطع بخشی از طبقه بورژوازی را تشکیل می دهند. هر کدام شماری کارگر را استثمار می کنند، اما اگر حتی هیچ کارگری را در استخدام خود نداشته باشند باز هم در تعلق آنان به طبقه سرمایه دار جای هیچ تردیدی نیست. مالک یک کارگاه نجاری مجهز به ماشین آلات مدرن اگر یک کارگر را هم استثمار کند، اگر حتی فقط خودش کار کند باز هم از طریق عرضه محصولات خود به بازار سرمایه داری سهمی از کل اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر ایران و جهان را به خود اختصاص می دهد.

او سرمایه دار است و اطلاق لفظ «طبقه متوسط» بر وی، مسخ موقعیت اجتماعی و طبقاتی اوست. این حکم در مورد کلیه مالکان مراکز کار و تولید که خریدار نیروی کار هستند، یا هیچ نیروی کاری نمی خرند، اما عایدات روزانه آنان از مابه ازای ارزشی کل هشت ساعت کار در روز بیشتر است صدق می کند. مابه التفاوت ارزش روزانه کار این افراد و درآمدی که دارند، جزئی از کل اضافه ارزش هائی است که توسط طبقه کارگر تولید شده و در چهارچوب تشکیل نرخ سود عمومی نصیب صاحبان این مراکز کار می گردد. این لایه از طبقه سرمایه دار در همه شهرهای ایران، در تمامی قلمروهای صنعت و تجارت و حمل و نقل و بخش موسوم به «خدمات» با شمار نسبتاً زیاد دیده می شود. جامعه شناسی رسمی این لایه بورژوازی را نیز از بدنه طبقاتی خود جراحی می کند تا ساختمان موجودیت و قدرت طبقه مسلط را تکمیل نماید،

بورژوازی در معماری بنای موجودیت، قدرت و وسعت اعجاز «طبقه متوسط» تا همین جا به اندازه کافی پیش رفته است و دنیائی ملاط، مصالح و ماتریال جمع کرده است. اما این معماری هنوز هم ادامه دارد و معماران به این سادگی ها دست بردار نیستند. پیشقراولان جنبش های مدنیت سالار، خشونت ستیز و اصلاحات اندیش بورژوازی کار خویش برای تکمیل بنای طبقه متوسط را ادامه می دهند. آنان جماعت انبوه نمایندگان فکری، سیاسی، فرهنگی، نظامی، انتظامی، پولیسی، هنری، ادبی، ایدئولوژیک، روحانیون، دولتمردان و سایر عناصر صنف نشین مالکیت و قدرت سرمایه را هم از طبقه خود تجزیه و خلعت طبقه متوسط تن می کنند. قبلاً توضیح دادیم که این ها ممکن است از نظر حقوقی صاحب هیچ مؤسسه و مرکز کاری نباشند اما همگی جزء پیوسته ای از طبقه بورژوازی را تشکیل می دهند.

همه گفت و گوی ما تا حال، بر سر وارونه پردازی ها در مورد طبقه متوسط و اعجاز و کرامات این امامزاده بی اعجاز بود. اما بررسی بسیار مختصر اسرار کار و رمز و راز این همه تئوری بافی و باژگونه سازی ها نیز مهم

است. متولیان امروزی امامزاده طبقه متوسط، در روزگاران پیش، دلمشغولی خود را به گونه ای دیگر، با فرمولبندی هائی دیگر و با آفرینش صف بندی های دیگر دنبال می کردند. در آن زمان سر دادن چکامه های حماسی جنگ آمیز بر بلندای خاکریز جنبش دهقانان، مؤلدين خرد، پیشه وران و کسبه جزء، مناسب ترین ساز و کار آنان برای هموارسازی راه عبور لشکر پیکار ضد امپریالیسم ناسیونالیستی و قربانی کردن توده های وسیع کارگر در میدان این نبرد بود. آن روزها هر صدای دفاع از صف آرائی جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر با چماق بی حرمتی به نقش دهقانان تکفیر می شد. همه راه ها به دهقانان و خرده بورژوازی ختم می گردید تا صف بندی انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیسم خلقی و پیکار برای استقرار «سرمایه داری مستقل ملی»! و کفن و دفن مبارزه ضد کار مزدی طبقه کارگر تکمیل شود.

کمونیسم اردوگاهی و جنبش های خلقی در طول سالیان دراز چنین کردند و از این طریق کل کمونیسم طبقه کارگر و جنبش کارگری جهانی را وثیقه پاسداری از قلاع قدرت و تحقق اهداف خود ساختند. این کار امروز باید به شکل دیگری انجام گیرد. زیرا دیری است که جنبش دهقانی وجود ندارد، خرده بورژوازی هم برای آن ها لفظ مطلوبی نیست، زیرا اولاً واژه مورد استفاده چپ است و از این لحاظ تابو و کاربردش مکروه است، ثانیاً و از آن مهمتر، اصطلاح مناسبی برای وصله و پینه کردن دو طبقه اساسی متخاصم جامعه موجود نمی باشد و ظرفی نیست که بتوان در آن بخش های وسیعی از کارگران و سرمایه داران را یکدست و یک کاسه نمود. به همه این دلایل باید در جست و جوی پیامبر جدیدی شد و کتاب آسمانی تازه ای نازل کرد. برای این کار بهترین گزینه «طبقه متوسط» است. این امامزاده است که «زور رستم، کف حاتم، دم عیسی، همه را با هم یکجا دارد». بسیار قابل توجه است که نظریه پردازان عظمت وجود و قدرت اعجاز طبقه متوسط در شرائط روز، عموماً کسانی هستند که با چنگ و دندان اساس حاکمیت سرمایه و استیلای جامع الاطراف شیوه تولید سرمایه داری در ایران را نفی می کنند!! همه جا شیون راه می اندازند که معضل اساسی توده های کارگر نه وجود و تسلط نظام بردگی مزدی، بلکه کمبود رشد صنعت و توسعه ناکافی سرمایه داری است!!! بر این باورند که اینجا نظام سرمایه داری رشد نکرده است!!! «صنعت مستقل ملی» مستقر نگردیده است. طبقات به وجود نیامده اند و پروسه بلوغ خود را اصلاً طی نکرده اند.

تاریخ ایران را تاریخ میدان داری شاهان و زورمندان و طغیان های گاهگاه مشتی توده همج الرا می دانند. دولت های این و آن دوره را مظهر قدرت هیچ طبقه معینی نمی پندارند و توده انسان های معترض هر دوره را افراد طبقه و طبقات اجتماعی مختلف نمی بینند. کل رویدادهای مشروطه به این سوی را حاصل نقش آفرینی مشتی بازاری جبار می زنند و بر روی وجود و سرکشی هر میزان مبارزه طبقاتی، خط سیاه می کشند. عده ای از این جماعت مانند کاتوزیان و علمداری از این نیز سخت فراتر می روند، بسیار مالیخولیائی فریاد می کشند که اصلاً در کشوری مانند ایران از آغاز تا امروز مالکیت خصوصی هم شکل نگرفته است!! برده داری هم در این دیار وجود نداشته است!! از فتوایلیسم هم نام و نشانی در کار نبوده است!! سرمایه داری که اصلاً در این خطه ظهور نکرده است!! آنچه اینجا بر روی هم تلنبار شده است فقط مشتی سرمایه تجاری است، صاحبان سرمایه ها و حاکمان روز هم مشتی تاجر و بازاری و رانت خوار و نوع آن هستند!!

کاشفان تئوری طبقه متوسط دقیقاً صاحب نظرانی از این قماش افراد هستند و وجود طبقه متوسط و قدرت اعجاز افسانه ئی آن را هم از دل همین تحلیل ها و تئوری ها بیرون می کشند. وقتی که جامعه هنوز سرمایه داری نیست و طبقات سرمایه دار و کارگر از مادر نزاده اند!! هنگامی که مبارزه طبقاتی جوانه زده و طبقاتی در میان نیستند تا با هم مبارزه کنند!! وقتی که جامعه کماکان در عصر پیشاسرمایه داری و قرون وسطائی سیر و سیاحت دارد!! پس

جائی برای ظهور و عروج و قدرت نمائی موجودی به اسم طبقه متوسط قابل یافتن و به ثبت رساندن است. باید طبقه متوسط را ساخت و ببرق سکولاریسم، مدرنیته، مدنیت، دموکراسی و رهائی کل بشریت را به دست وی داد. این کار را باید بسیار برنامه ریزی شده و با پشتوانه های عظیم تئوریک انجام داد تا بر روی پرولتاریا و جنبش ضد کار مزدی این طبقه خط کشیده شود. هدف اساساً این است. باید با تمامی عوامفریبی جنجال کرد که گویا معضل چند میلیون کارگر ایران و چند میلیارد کارگر دنیا اصلاً وجود اختاپوسی سرمایه داری نیست!! گویا فاجعه استثمار و گرسنگی و بربریت و بیکاری و زن ستیزی و کودک فروشی و جنگ و بی حقوقی و ستمکشی چند میلیارد توده فروشنده نیروی کار از عمق هستی این نظام نمی جوشد!! پیکار علیه این درندگی ها، کشتارها و بشرستیزی ها هم در گرو جنگیدن علیه سرمایه و نظام سرمایه داری نیست!! مبارزه طبقاتی به حادثه ای کهنه و منسوخ تبدیل گردیده است!! طبقه کارگر جهانی هیچ نقش و رسالتی برایش باقی نمانده است!! دوران کمونیسم و تغییر ریشه ئی دنیا، عصر انقلابات کارگری و دوران مبارزه برای استقرار دنیای بدون استثمار و طبقات و دولت، همه و همه به انتها رسیده است!! به جای تمامی این ها، بشریت حاضر باید سر بر آستان طبقه متوسط بگذارد، این طبقه است که بناست سرمایه داری را آرایشی دموکراتیک و سکولار و انسانی بخشد!! قرار است نظام بردگی مزدی را اصلاح کند!! قابل زیست نماید!! بساط انقلاب و انقلابیگری و خشونت و قهر را در هم پیچد!! گرگ و میش را با هم آشتی دهد و همه را بر سر یک سفره جمع آرد!!

طبقه متوسط به میدان آورده می شود تا سرمایه داری را جاودانه کند و همه مجاری تداوم مبارزه طبقاتی را سد سازد!! واضعان و کاشفان تئوری «طبقه متوسط» اکنون در سراسر دنیا این کمپین شوم را دنبال می کنند. نیروهای پشت سر این تئوری ها و سنگرها به هیچ وجه در وجود این یا آن گروه اپوزیسیون بورژوازی خلاصه نمی شوند. عظیم ترین بخش نمایندگان فکری و سیاسی و دولت ها و دولتمردان و جامعه شناسان و نظریه پردازان سرمایه در ساختار قدرت و ماشین دولتی بورژوازی هم به اندازه اپوزیسیون های درونی طبقه سرمایه دار سناریوی اعجاز این طبقه را ساز می کنند. از قصر الیزه و کاخ سفید واشنگتن و پارلمان همه ممالک اروپائی تا دار و دسته های متنوع اصلاح طلبان ایرانی داخل و خارج کشور از نیروی ساحره آن می گویند، همگی بشارت مرگ تاریخی پرولتاریا و کمونیسم و انقلاب کارگری را بر برج قدرت این منجی می آویزند. در این میان خود پرولتاریاست که خاموش است و چیزی بر زبان نمی راند. این طبقه است که باید چیزی گوید. باید بالاخره نشان دهد که به راستی مرده است و جای خود را به چنین امامزاده مجعول و بی تذکره و بدون اعجازی داده است!! یا بالعکس زنده است و بر می خیزد تا بر متن مبارزه عظیم تاریخی برای کفن و دفن نظام بردگی مزدی بساط این دسیسه ها، ترفندها و دجال سازی ها را نیز در هم ریزد و در زیر چرخ قدرت پیکار ضد کار مزدی خود له سازد.

پانویس:

(۱) پیداست که از قرار دادن مثنی ارقام مربوط به یک کارخانه، یک رشته صنعت یا سرمایه اجتماعی یک کشور و کار کارگران مورد استثمار این حوزه ها نمی توان رقم دقیق یا نسبتاً دقیقی از نرخ استثمار را استخراج کرد. با هیچ چشم مسلح نقد اقتصاد سیاسی سرمایه داری هم نمی شود تعیین کرد که سود این یا آن بنگاه عظیم صنعتی یا مالی در این یا آن نقطه دنیا از اضافه ارزش تولید شده کدام بخش کارگران تشکیل شده است. با همه این ها پاره ای محاسبات آگاهگرانه را می توان در این زمینه ها و در مورد چند و چون شدت استثمار طبقه کارگر جاهای مختلف انجام داد. به طور مثال اینکه در طول سال چه میزان اضافه ارزش نصیب سرمایه اجتماعی ایران شده است،

موضوع کم و بیش قابل محاسبه ای است. از طریق تقسیم این رقم به کل طبقه کارگر سهم نسبی اضافه ارزش تولیدی هر کارگر را هم می توان حدس زد. در همین راستا و از طریق مقایسه رقم اخیر با متوسط بهای نیروی کار، دستیابی به یک شاخص تقریبی نرخ اضافه ارزش نیز امکان پذیر می گردد. از درون چنین محاسباتی است که بالاتر به رقم ۱۰۰۰ درصد برای نرخ استثمار کارگران در جامعه استناد کرده ایم.